

مقدمه‌ای بر علت وجودی ایران جدید

حسن کامران^۱، یدا... کریمی پور^۲

۱- استادیار دانشکده جغرافیای دانشگاه تهران

۲- استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران

چکیده

علت وجودی کشور مفهومی حساس و احیاء شده در جغرافیای سیاسی است. با وجود پیشینه نظریه‌ای گرانقدر و پرسابقه در این زمینه که به اغلب احتمال از فردریک راتزل آغاز شده است، این مفهوم تا آنجا که به مطالعات موردی و مصداقی مربوط می‌شود، ضعیف و کم مقدار است. در این پژوهش در راستای غنا بخشیدن به این مفهوم، با مطالعه موردی، تلاش شده است تا ریشه و منشأ تکوین و بویژه تداوم بقای ملی دولت - کشور ایران بررسی شود. پاسخ به پرسش علت موجودیت ایران جدید، یعنی دولت - کشوری با عمری پانصد ساله و بویژه دلیل استمرار بقای آن با وجود تهدیدهای متراکم و گوناگون، بنای اصلی این تحقیق است.

کلید واژه‌ها: علت وجودی ایران، صفویه، ملات شیعه، فرهنگ ایرانی.

۱۱۷



دوره ۶، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۱

۱- مقدمه

یکی از راز و رمزهای کمتر گشوده شده تاریخ ایران، تشکیل نشدن دولتی متمرکز، فراگیر، پیوسته و مستمر به وسیله عناصر ایرانی در فاصله سقوط دولت ساسانی تا ظهور دولت صفوی است. راز دیگر و مهمتر این است که از هنگام تشکیل دولت صفوی در سال ۱۵۰۱ م. [۱] تاکنون (۲۰۰۲ م.) در فاصله پنج سده، ایران با وجود فراز و نشیبهای متعدد، همواره به عنوان کشور و دولتی متحد، مستقل، متمرکز، پیوسته به حیات خود ادامه داده است. فرضهای گوناگونی در قبال چرایی ناپیوستگی دولتهای ایرانی در فاصله سقوط ساسانیان و ظهور صفویه و برعکس، پیوستگی دولتها در پنج سده اخیر می‌توان طرح کرد، از جمله:

۱. تناوب استمرار بقای هسته‌های جغرافیایی قدرت در پنج سده اخیر، موجبات استمرار و



پیوستگی کشور ایران بوده است؛

۲. دستیابی به هویت ملی واحد، بستر و زمینه اصلی استمرار دولت، در ایران بوده است؛

۳. محیط سیاسی بین‌المللی و جانبی ایران، از جمله تغییرات نظام سیاسی جهان، نقش اصلی را در بقای ملی ایران داشته است.

اما همگی این فرضیه‌ها و موارد مشابه را می‌توان در چهارچوب مبحث حساس علت وجودی دولت یا دولتها، مورد آزمون قرار داد.

۲- روش تحقیق

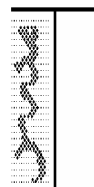
روش اصلی این پژوهش برای دستیابی به پاسخی مناسب به پرسش محوری تحقیق و در چهارچوب مبحث علت وجودی، تحلیلی است. گردآوری منابع، استخراج نکته‌های پایه‌ای و فیش‌برداری از آنها، تنظیم اطلاعات، تجزیه و تحلیل داده‌ها و سرانجام تهیه گزارش، مراحل اصلی این تحقیق بوده‌اند.

۲-۱- نگاهی اجمالی به دولت - ملت یا دولت - کشور

گرچه در دو دهه اخیر، نظام وستفالی در تعارض با جهانی شدن و فعالیت‌های نظری پُست مدرنیست‌ها، دچار چالش بزرگی شده است، در آستانه هزاره سوم و قرن بیست و یکم، دولت - ملتها هنوز بزرگترین بازیگران صحنه سیاست و نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند.

دولت - قبیله، دولت - شهر، دولت - پادشاه، دولت - امپراتور، دولت - اُمت و دولت - ملت، عنوانها و مفهومی است که امروزه بر اساس شکل، قالب و ویژگیهای دولت، در گذر تاریخ برای آن قائل شده‌اند. در ساختار سیاسی مبتنی بر دولت - ملت، فرض بر این است که چون در هر کشوری، ملتی واحد وجود دارد که احساس یکپارچگی و همبستگی می‌کند، پس باید این کشورها را دولت - ملت نامید. در واقع دولتها با به کارگیری این اصطلاح سعی دارند چنین القا نمایند که دولت همان ملت و ملت همان دولت است. بدین معنی که دولت در چنین مفهومی، متناظر و مترادف با ملت در نظر گرفته شده است.

اما این تناظر که می‌توان آن را تجانس نامید به عوامل متعددی بستگی دارد. چنانچه مرزهای دولت، یک گروه واحد زبانی را در بر گیرد که میراث فرهنگی و مذهبی مشترکی دارند، آنگاه با ثابت نمودن عوامل دیگر، می‌توان از پایداری دولت، ملت یا کشور اطمینان



حاصل کرد. اما اگر دولت در فضای سرزمینی خود، دارای گروه‌های متعدد مذهبی، زبانی و قومی واگرا باشد که همگی در مناطقی جداگانه و مجزا مستقر باشند، آن گاه پایداری سیاسی در درازمدت بسادگی حفظ نخواهد شد. در واقع تجانس، زمانی صورت می‌گیرد که تناسب کاملی بین دولت و ملت وجود داشته باشد، که تحقیق در مورد آن پدیده‌ای نادر و کم‌سابقه است. در واقع ناسازگاری یا نبود تجانس بین دولت - ملتها متداولتر است.

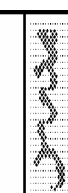
ملتهای بدون دولت و دولتهای با بیش از یک ملت، دو نمونه مشهور از ناسازگاریها و نبود تجانسها در جهان امروند. فلسطینیها، کشمیریها، مونته‌نگروییها، چچنها، تاتارها، تبتیها، کرسها، باسکها، کاتالانها، سیکها، آسامیها، تاملیها و ... مشهورترین نمونه‌های ملتهای بدون دولتند. تعداد زیادی از دولتها نیز در شمار کشورهایی هستند که بیش از یک ملت را در خود جای داده‌اند. همان گونه که در آغاز این میحث اشاره شد، امروزه نظام وستفالی و به طور طبیعی دولت - ملتها در تعارض با جهانی شدن با چالش بزرگی مواجهند.

شارت در این زمینه می‌نویسد: «دولت - ملت، موضوع بیهوده فضایی شده است؛ خیلی کوچک است که از عهده مسائل جهانی برآید و خیلی بزرگ است که نسبت به نیازهای محلی حساس باشد». در این حال، پست مدرنیست‌ها و جهان‌گرایان با پشت پا زدن به آثار غنی گردآوری شده در سیصد ساله اخیر در مورد دولت - ملتها، حتی ماهیت و موجودیت این پدیده را زیر سؤال برده‌اند یا حداقل دیگر ارزش و قداستی برای آن قائل نیستند.

گلنر پدیده دولت - ملت را حاصل تکامل و گذار جوامع از مرحله کشاورزی به صنعتی دانسته و تکوین ملت را ناشی از نیاز دولت به در اختیار داشتن اتباعی همگن و استاندارد شده از جمله از نظر زبانی و آموزشی می‌داند.

بندیکت اندرسون ملت را جامعه‌ای خیالی تلقی می‌کند که وجود آن با ظهور سرمایه‌داری چاپ، روزنامه و رمان در خلال قرن هجدهم امکان‌پذیر شد [۲]. از نظر جغرافیدانان مارکسیست و تندرویی مانند لاوت و هابسام، ناسیونالیسم و اصولاً ملت، پدیده‌های مدرنی هستند که از تفکر سرمایه‌داری برای کنار گذاشتن ساختارهای طبقاتی و به وجود آوردن حکومتی بزرگ و متمرکز برای پاسخگویی به نیاز سرمایه‌داری متکی به بازار نشأت گرفته‌اند.

در عین حال، در کنار نوگرایانی که ملت را به مثابه نهادی جدید یا چیزی که آن را محور جدا ناپذیری از انقلابهای صنعتی، دموکراتیک و عقل‌گرایانه قلمداد می‌کنند، اندیشمندان





قوم‌گرایی چون اسمیت و کانر استدلال می‌کنند که ملت‌ها، قرن‌ها پیش از عصر ملی‌گرایی وجود داشتند و هویت‌های قومی، مدتها پیش از آن و در خلال قرون وسطی شکل گرفته‌اند. از نظر آنان احساسات ملی در طول عصر فئودالیسم، کلیسای کاتولیک و امپراتوری خاندانی برانگیخته شدند [۲]. مواضع جغرافیدانان نوگرایی که دیرینگی دولت - ملت را زیر سؤال برده‌اند به چند دلیل مورد انتقاد است؛ نخست آنکه جغرافیدانان باید بر اساس ماهیت و جوهره دانش، بر قلمروها و مکانها تمرکز کنند، در این صورت مفهوم دولت - کشور یا حتی کشور، مفهومی جغرافیایی‌تر از دولت - ملت است. به همین دلیل است که در جغرافیای سیاسی، مفهوم علت وجودی کشور یا کشورها مدنظر است، نه علت وجودی ملت‌ها. از سوی دیگر، مطالعه علت وجودی ملت‌ها در حالت ایستا یا به عبارت دیگر در وضعیت موجود بسیار مشکل است و بهتر است سیر تطور و گذار ملت‌ها را مطالعه نمود. به عبارت بهتر، ملت‌ها را باید در گذر شدن دید نه در حال بودن. بسیاری از کشورها و حتی ملت‌های کنونی، پیش از عهدنامه وستفالی در سال ۱۶۴۸ نیز وجود داشته‌اند.

نکته بسیار مهم در این ارتباط، توجه نکردن نوگرایان به روند تکامل سیاسی دولت - کشورهای مشرق زمین است؛ چین‌ها، کره‌ایها، ژاپنیها و ایرانیها صدها سال در تشکیل حکومت و دولت از ملت‌های مغرب زمین جلوتر بوده‌اند. ایران گرایی حتی به صورت افراطی آن در افکار اسدی طوسی و فردوسی و حتی در ادبیات پیش از اسلام هویداست. فردوسی به صورت روشن، بدون ابهام و دقیق، کشور، مرزها، دشمنان، دوستان، سرحدات، فرهنگ و تمدن، تعصب و غیرت ملی و خلاصه آنچه را به ایران و ایرانی مرتبط است، ۱۰۰۰ سال پیش تشریح کرده است. مسلم است که در عهد فردوسی، مفهوم ملت با مفهوم امروزی آن متفاوت بوده است، اما نمی‌توان تفکر فردوسی را شخصی و فردی دانست.

چنانچه ملاک‌های شناخته شده‌ای برای تشکیل دولت - ملت مدنظر باشد، بنا به محاسبه کانر تا سال ۱۹۹۳، از ۱۸۰ کشور، کمتر از ۱۵ کشور در حکم یک کشور ملی قلمداد می‌شدند. این بدان معنی است که دولت - ملت پیش از آنکه تجسم واقعی داشته باشد، پدیده‌ای مصنوعی یا ناقص در جهان است. نقشه سیاسی جهان نیز مؤید آن است که فقط در قرن بیستم میلادی، تعداد کشورها چند برابر شده است، به طوری که در فاصله ۱۹۴۵-۱۹۹۰، ۱۰۰ کشور به تعداد واحدهای مستقل سیاسی جهان افزوده شده و در فاصله ۱۹۹۰-۲۰۰۲، ۲۴ دولت دیگر به این مجموعه پیوستند.



چنانچه روند تشکیل دولت - کشورها یا دولت - ملتها به همین سرعت تداوم یابد، پیش‌بینی تافلر در مورد جهانی ۱۰۰۰ کشوری، دور از انتظار نیست. تا سال ۱۹۹۰ بیش از ۸۰۰ جنبش ملی‌گرا در جهان وجود داشت [۲] که اکثر آنها درصدد تشکیل دولت - ملت بودند.

بنابراین باید گفت تا آنجا که به زبان فارسی مربوط است، ملت برگردان درستی برای Nation نیست، زیرا همان گونه که صاحب مفردات راغب می‌نویسد، ملت به معنی دین است منتهی به زبان پیامبران [۲]، چنانکه از تمامی ۱۲ آیه‌ای که در قرآن کریم کلمه ملت در آنها به کار گرفته شده است همین معنی را می‌توان استنباط کرد. در واقع، ملت به مفهوم امروزی آن در زبان فارسی، جعلی و جدید است. اما کشور، مفهومی دیرینه و رایج‌تر بوده است. بنابراین، در جغرافیای سیاسی به جای علت وجودی دولت - ملت، می‌توان در پی علت وجودی کشور بود.

۲-۲- علت وجودی کشور

گرچه موجودیت کشور مستلزم پیشنیازهایی چون سرزمین، جمعیت مقیم دائم، حکومت، اقتصاد سازمان یافته، شبکه ارتباطی منظم، حاکمیت و شناسایی آن به وسیله سایر کشورهاست [۴]، تداوم بقای ملی در گرو یکپارچگی، وحدت و همسویی اتباع دولت است و این امر در صورتی تحقق می‌یابد که دولت با علت وجودی یا اندیشه سیاسی خود، تابعیت مردم نواحی مختلف کشور را جذب کند و هویت ملی به وجود آورد [۴]. علت وجودی، مفهوم، مرام، ایدئولوژی و در مجموع اعتقاد و دلیلی است که ملتی را معتقد و وادار می‌سازد که به صورت کشوری مستقل به حیات خود ادامه دهد [۵].

در واقع همان کاربردی که اندیشه سیاسی برای تداوم حیات رژیم سیاسی دولت دارد، علت وجودی همان نقش را برای استمرار حیات دولت - کشور ایفا می‌کند. هرچند، گاه این دو مفهوم، کاربردی واحد پیدا می‌کنند. چنان که مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه سیاسی است که رژیم یا دولتی را حکومت اتحاد شوروی مشخص می‌کرد، در عین حال تداوم حیات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به عنوان فدراسیون و کشوری با ۱۵ جمهوری را از ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۰ ادامه یافت.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت: علت وجودی دولت - کشور، باید آن چنان کارایی و



عملکردی داشته باشد که از عهده چند نقش برآید:

۱. علت، دلیل یا بستری را برای تکوین و پیدایش کشور مهیا می‌سازد؛
۲. علت، دلیل یا بستری را برای حفظ و تداوم استقلال، وحدت ملی، تمامیت ارضی و ارزشهای پایه‌ای ملت یا به طور خلاصه بقای ملی فراهم آورد؛
۳. فراگیر بودن یا فراگیر شدن، در حدی که تمام شهروندان کشور را تحت پوشش قرار دهد و معتقد به ایجاد یا تداوم بقای کشور نماید.

به رغم آنکه گفته شده است که اگر توده‌های مردم نسبت به علت وجودی خود به مثابه یک ملت خاص، آگاهی نداشته باشند و عواطف عمیقی را که تداعی کننده این هویت باشد، نداشته باشند، این بحث جز موضوعی که اهمیت دانشگاهی دارد، چیز دیگری نیست [۲]. ضرورتی هم بر آگاهی عمیق و خطابه‌ای از علت وجودی برای تمام آحاد ملت نیست. چنان که در برخی کشورها، علت وجودی به دلیل قدمت و دیرینگی تاریخی یا جوش خوردن آن با باورهای مذهبی و تاریخی مردم، چنان در وجود اتباع دولت ریشه دوانده که جزئی جدایی ناپذیر از هویت جمعی آنها شده است. در این حالت، علت وجودی جزء میراث و فرهنگ سیاسی مردم می‌شود.

بدون شک کشورهایی که نتوانند علت یا علت‌هایی برای تداوم موجودیت خود داشته باشند، احتمال کمی برای استمرار حیات سیاسی دارند. کشورهایی همچون جمهوری دمکراتیک آلمان، جمهوری خلق چین، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چک اسلواکی و یوگسلاوی، عنوان‌هایی آشنا برای واحدهای سیاسی مستقلی بودند که تا دهه ۹۰ وجود داشتند، ولی امروز به دلیل نیافتن علتی برای موجودیت خود، وجود خارجی ندارند. به همین دلیل است که بیشتر دولت‌ها، اراده راهبردی و ماهوی خود را معطوف به ایجاد تجانس ملی می‌نمایند. کوشش اصلی آنها در مسیر یکپارچه‌سازی ملی، کاستن مستمر از انرژی گریز از مرکز و تقویت انرژی جانب مرکز است. این قدرت عظیم (دولت)، برای گسترش و تقویت اعتقاد شهروندان به وحدت ملی از همه توان خود سود می‌برد [۶]: اما کوشش دولت برای همگن‌سازی، زمانی مؤثر است که زمینه‌های فرهنگی مناسبی در داخل وجود داشته باشد.

حال با این توضیح اجمالی، باید دید که چه عامل یا عواملی موجب تکوین کشور ایران پس از ۸۴۸ سال فترت (از سقوط ساسانیان تا ظهور دولت صفوی) بوده است، بویژه، علت و دلیل تداوم بقای ایران در پنج سده اخیر چه بوده است.



۲-۳- ایران جدید و پرستی اساسی

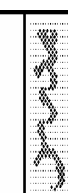
از سقوط ساسانیان در سال ۶۵۳ م. [۷] تا ۱۵۰۱ م. که سال تأسیس سلسله حکومتی صفویه است، مدت ۸۴۸ سال در ایران حکومتی فراگیر و ایرانی که بتواند بستر و زمینه‌ای را برای استمرار و پایداری حکومت مرکزی مهیا سازد، به وجود نیامد [۸].

در این مدت طولانی، علاوه بر خلفای راشدین، امویان، عباسیان، چندین سلسله تُرک و ایرانی مانند طاهریان، زندیه، صفاریان، سامانیان، آل زیار، آل بویه، غزنویان، سلجوقیان، اسماعیلیه، اتابکان، خوارزمشاهیان، ایلخانان مغول و جانشینان آنان (ملوک کُرت، قراختاییان کرمان، خاندان اینجو، امرای لرستان، چوپانیان، جلایریان و امرای سربدار)، تیموریان و جانشینان آنان و ترکمانان (قره‌قویونلو و آق‌قویونلو) تشکیل حکومت دادند. این حکومتها دوام چندانی نداشتند و نتوانستند بستر استمرار وحدت ملی و سرزمینی ایران را مهیا سازند؛ زیرا اولاً تقریباً تمام این سلسله‌های حکومتی، در واقع مهاجمان بیگانه‌ای بودند که از نظر ایرانیان اجنبی محسوب می‌شدند (عربها، ترکها، مغولها، تاتارها و ترکمانان)، ثانیاً به جز یکی دو استثنا، مانند سامانیان، هیچ کدام واقعاً ایرانی نبودند [۹]. ثالثاً اغلب چندین حکومت به موازات یکدیگر بر بخشهایی از ایران حکمرانی می‌کردند و حکومت مرکزی به معنای رسمی کلمه، حتی با معیارهای آن دوره نیز در ایران کمتر پا به عرصه وجود گذاشت.

اما از آغاز تکوین سلسله صفویه، وحدت ملی و وحدت سرزمینی در ایران تحقق یافت؛ وحدتی که با وجود فراز و نشیبهای فراوان و سقوط سلسله‌های حکومتی، تاکنون استمرار یافته و هرگز طی پنج سده اخیر، دچار فترت کلی و از هم پاشیدگی طولانی نشده است. به واقع، در تاریخ ایران پس از اسلام، ظهور سلسله صفویه نقطه عطفی است مهم؛ پس از قرن‌ها فرمانروایی بیگانه، ایران دوباره به کشوری قدرتمند و مستقل در شرق اسلامی بدل می‌شود [۱۰].

پرستش اساسی آن است که راز و رمز تداوم بقای ملی ایران پس از سقوط این سلسله چیست. چرا برخلاف روند تاریخی ۸۴۸ ساله پس از سقوط ساسانیان تا ظهور صفویه و به رغم سقوط خاندانهای حکومت‌گر صفویه، زندیه، قاجاریه و پهلوی، ایران همچنان به حیات مستقلانه خود ادامه داده و دچار فروپاشیدگی کلی نشده است؟

طی این پنج سده، بارها بیگانگان یا نیروهای ضد وحدت ملی تمام یا بخشهای عمده ایران





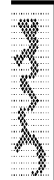
را اشغال کرده و بارها کانون سیاسی قدرت مرکزی یا پایتختها، تصرف و جابه‌جا شده است. ملت ایران، حدود یک پنجم این پنج سده را در جنگ یا دفاع گذرانده است [۱۱] و در حالی که بارها پس از تغییر هر سلسله حکومتی، ایران به عنوان یک دولت و ملت متحد، به نظر در آستانه سقوط و از هم پاشیدگی قرار گرفته، در واقع با وجود فراز و نشیبها و رویدادهای به شدت خردکننده، همچنان به حیات متحدانه ملی خود ادامه داده است. راز و رمز این استمرار و پایداری تاریخی چیست؟

۲-۳-۱- زبان و وحدت ملی ایران

بدون شک، داشتن زبان مشترک ملی و همگنی قومی که به ظاهر اساس و پایه اصلی تکوین دولت - ملت است، نمی‌تواند پاسخی قانع کننده برای پرسش علت محوری موجودیت و دوام متحدانه ایران در پانصد سال اخیر باشد. هرچند بر اساس منطق رایج، بیشتر دولت - ملت‌های کنونی جهان، پایه‌های فرهنگی تکوین و نیز استمرار حیات سیاسی مستقلانه خود را بر هویت زبانی - قومی قرار داده‌اند؛ و هر چند آنچه امروزه به عنوان ناسیونالیسم سیاسی - فرهنگی طرح می‌شود اساس خود را بر زبان مشترک شهروندان دولت به عنوان محور هویت و ملیت متمرکز کرده است، زبان نمی‌تواند پاسخی واقعی و کارساز برای علت تکوین، بقا و استمرار وحدت ایران محسوب شود.

این درست است که زبان، ابزار اصلی پیوند بین فرهنگهای بشری بوده و به افراد یک گروه توان برقراری آزادانه ارتباط با یکدیگر را می‌دهد، ولی در عین حال بین اعضای گروههای زبانی که نمی‌توانند با هم گفتگو کنند، نوعی مانع و رادع محسوب می‌شود [۱۲]. شکی نیست که زبان دو اثر متضاد بر روند تجانس ملی می‌گذارد؛ از یک سو زمینه پیوستگی گروههای زبانی را مهیا می‌سازد و از سوی دیگر، در جهت عکس اثر اول، مانع وحدت و همگرایی است.

این به معنی آن است که زبان همچون یک مانع و صافی از تداخل متقابل فضایی نواحی، جلوگیری می‌کند [۱۲]. اگرچه زبان مشترک، مبنای اساسی تعریف ملت شمرده شده است [۱۳]. حداقل در مورد ایران، زبان کارکردهای مذکور را در تمام جوانب نداشته است، زیرا زبان اولاً مبنای تعریف ملت ایران نبوده، ثانیاً محور اصلی برای پیوند فرهنگها و قومیتها

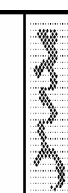


نشده است و ثالثاً کاملاً از تداخل همه جانبه قضایی نواحی مختلف جلوگیری نکرده است. در واقع بر اساس منطق زبانی، ایران که ناهمگن‌ترین ملت خاورمیانه و شمال آفریقا است [۱۳] و از این حیث در شمار ده کشور رکورددار جهانی است، باید وضعیت شکننده و ناپایدار از نظر استمرار بقای ملی داشته باشد. در حالی که ایران قرن‌هاست به حیات مستقلانه خود ادامه داده و هم اکنون نیز به اعتبار ملاکهای شناخته شده ثبات و پایداری ملی از موقعیت خوبی در جهان برخوردار است حفظ و استمرار یکپارچگی ملی و آرامش نسبی تاریخی، با وجود دیرینگی و گستره عظیم سرزمین، همگنی اندک قومی، ناحیه‌گرایی بسیار گسترده و رکورداری از نظر تعداد همسایه در جهان [۱۴]، بویژه وجود کانونهای ۵۶ گانه بحران در فضای پیرامونی [۱۴]، هجومهای مکرر بیگانگان از جهتهای مختلف جغرافیایی، در عین حفظ نسبی وحدت سرزمینی، در تناقض آشکار با منطق مذکور، یعنی زبان به عنوان محور تشکیل ملیت است.

۲-۳-۲- قومیت و علت وجودی ایران

طبقه‌بندیهای قومهای ایرانی با شاخص نژادی به دلیل اختلاطها و امتزاجها مشخص نبوده، ریشه و منشأ نژادی از نظر زیست‌شناسی و نژادشناسی، بویژه ضعف بنیادین علمی در این زمینه، بیشتر بر پایه حدس و گمان بوده است [۱۵]. در واقع طبقه‌بندیهای قومی در ایران، بیشتر براساس ملاحظات زبان شناختی بوده است. در اطلس جهانی ۵۱ درصد کل جمعیت ایران فارس و سهم آذریها، کردها، گیلکها و مازندرانیها به ترتیب ۲۵، ۹، ۸ و ۷ درصد اعلام شده است. از نظر فولر متجاوز از ۴۰ درصد جمعیت ایران را غیرفارسها تشکیل می‌دهند. پژوهش دولتی و رسمی دیگری نسبت فارسها را $43/78$ درصد تعیین کرده است [۱۶]! در حالی که از نظر مطالعه‌ای دیگر، حدود ۹۷ درصد اتباع ایران، آریایی‌اند و بر اساس نتایج همین پژوهش، اندکی کمتر از ۸۲ درصد شهروندان ایران، به یکی از زبانها و گویشهای ایرانی، شامل فارسی، تیموری، بلوچی، کردی، گیلانی، مازندرانی، تپورستانی و لری یا یکی از شاخه‌های آن سخن می‌گویند [۱۷].

در مورد ساختار اجتماعی و زبانی - قومی ایران می‌توان گفت که به رغم وجود نوعی احساس آشکار هویت قومی، نظام سیاسی ایران فاقد آرامشی اطمینان بخش است، زیرا این کشور از بسیاری از جهات، موزائیکی از پراکندگی و اختلافات تحمیل نشده تاریخی است





[۹]. تا آنجا که به یکپارچه سازی بر اساس وحدت قومی مرتبط است، ساختار اجتماعی ایران بستر مناسبی برای یکپارچه سازی ندارد. از سوی دیگر، ویژگیهای محیط جغرافیایی ایران بویژه جهت، ابعاد و شکل کوهستانها نه تنها کمکی به گسترش اختلاطها و امتزاجهای نژادی - زبانی نکرده است، بلکه ایران قربانی جغرافیایی دشوار است [۱۳]. به همین دلیل، ایران بیشترین ناحیه گرایی را در بین تمام کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا دارد [۱۳]. بنابراین تعدد و تنوع شگفت انگیز قومی - زبانی ایران، مانعی عمده برای تکوین هویت تاریخی ایرانی نشده است. اما برخلاف تصور، این هویت به طور دقیق و کامل با هویت جوامع فارس زبان ایران منطبق نیست. در واقع با وجود آنکه زبان فارسی، صورت اصلی این هویت بوده است و در عین حال در استمرار تمدن ایرانی نقش تاریخی داشته است، حتی این زبان علت موجودیت ایران نبوده است، و نیز تکلم کنندگان آن.

۲-۴- علت بقای ایران جدید

۲-۴-۱- تشیع: ملات پیوستگی اقوام ایرانی

دلیل تشکیل نخستین دولت ملی در ایران پس از سقوط ساسانیان که دولت صفوی بود، روشن است. شاه اسماعیل در ۱۵۰۱ م. برابر ۹۰۷ ه. ش. با اعلام تشیع اثنی عشری یا دوازده امامی به عنوان مذهب رسمی ایران سنگ بنایی استوار را برای تکوین و استمرار بقای ملی ایران جدید گذاشت.

اگرچه ایران، با پذیرش رسمی آیین تشیع، حساب خود را از بخش اعظم باقیمانده دنیای اسلام جدا کرد [۹]، شاه اسماعیل نوجوان با بهره گیری از دو قرن تبلیغات مذهبی مستمر اجدادش [۸] و نیز حمایت هسته مرکزی هفت نفری سازمان آهنین صوفیان که در واقع بسیار شبیه نظام تک حزبی کشورهای توتالیتار عصر جدید بود [۱۰]، با رسمی کردن تشیع در ایران، به سه هدف بزرگ دست یافت:

۱. ایجاد هویت ملی جدید برای ایرانیان در برابر همسایگان اُزبک، عثمانی، عربها و هندوها؛
۲. پیوند دادن اقوام گوناگون در گستره ایران، حول محور یک مذهب مشترک؛
۳. تبدیل ایران به کانون و قطب جهانی تشیع.



این تدبیر^۱ هوشمندانه برای اتحاد اقوام ایرانی، بی‌شبهات به تدبیر اردشیر بابکان سرسلسله ساسانی نبود. وی نیز با رسمی کردن آیین زردشتی، اجزای پراکنده کشور اشکانی را شیرازه بست [۱۸]. این دو با دست یازی به مذهب و رسمی کردن آن در سرتاسر گستره ایران نه تنها پایه‌های حکومت واحد مرکزی را استوار کردند، بلکه با همین ابزار در ایجاد یک هویت مستقل ملی برای ایرانیان بیشترین تأثیر را بر جا نهادند.

گرچه دست یازی صفویه به مذهب برای پیوند قومها و تشکیل حکومت و دولت فراگیر در ایران، داهیاانه بود، این تدبیر در ابعاد گوناگون پیش و پس از صفویه نیز مدنظر بوده است، چنانکه برایان ترنر ضمن تأکید بر نقش دین در شکل‌گیری دولت - ملت، معتقد است که برخی ملتها در واقع «دولت - ملت - کلیسا» هستند و ایران از جمله این کشورهاست.

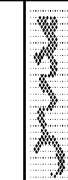
حتی پایه اصلی نظام وستفالی که از ۱۶۴۸ م. پی‌ریزی شد، چیزی جز دین و بویژه مذهب نبود [۱۹]. پیش از تکوین و فراگیری این نظام که پایه تشکیل حکومت ملی بود، هندیها، چینیه‌ها، رومیان شرقی، حتی آزتکها، اینکاها و مایاها نیز با توسل به مذهب واحد و رسمی، ملاتی را برای پیوند دادن قومها برای مقابله با دشمنان بیرونی و رسیدن به وحدت ملی مهیا ساختند.

روسها از ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۰ م.، با استفاده از ملات مارکسیسم، موجبات پیوند ملتهای گوناگون کشور قاره‌ای اتحاد شوروی را فراهم آوردند؛ یعنی همان جهان‌بینی که زمینه اصلی استحکام درونی یوگسلاوی شد. اما زمانی که این جهان‌بینی کارایی خود را از دست داد، فروپاشی این دو کشور قطعی شد [۲۰].

در واقع نقش جهان‌بینی بویژه مذهب در پیوند دهندگی و ایجاد همگنی برخلاف نظریه متداول، بارزتر و کارا تر از عامل زبان بوده است. کارایی جهان‌بینی به دلیل چند قابلیت ارزشمند است که در ذات و ماهیت باورهای مذهبی وجود دارد:

۲-۴-۲- پایداری

هم اکنون در آغاز هزاره سوم با وجود حدود ۳ هزار زبان رایج ملی، منطقه‌ای و محلی، بیش از ۴ هزار زبان متروکه یا به کلی زایل شده وجود دارد [۱۲]. انتظار می‌رود تا ۲۵ سال دیگر علاوه بر دگرگونیهای کلی در زبانهای مبهم، کلیه زبانها و لهجه‌هایی که کمتر از یک میلیون



1. Strategy



تکلم کننده دارند نابود شده یا در زبانهای بین‌المللی و ملی استحاله گردند. در حالی که مذهبها به مراتب پایدارترند. پالمیر مفسر تاریخ اروپا و انقلاب کبیر، در مورد تکوین پروتستالیسم می‌نویسد: با نظری به تاریخ جهان، چنان که امروزه استنباط می‌کنیم، یکی از مهمترین حوادثی که ممکن است دامنگیر تمدنی گردد، آن است که از بنیاد دین خود بگسلد. امروزه این امور را در همه جا به عیان می‌بینیم. چینیه‌ها تعالیم کنفوسیوس را با دید دیگری می‌نگرند، مسلمانان به کارهای متعالی دست زده‌اند، هندیه‌ها درصدد تشکیل جامعه‌ای هستند که در آن جامعه، اُس اساس، نه دستورات تاریخی دیانت هندو است و نه تعارض تاریخی که میان مسلمانان و هندوها وجود داشت. مطلب این نیست که مردم دیانت آباء و اجدادی خود را ترک می‌گویند، برعکس، در اکثر موارد بر ایمان خود تأکید کرده و اصرار می‌ورزند، اما در عین حال درصددند که دیانت خود را با شرایط جدید وفق دهند [۱۹]. در واقع تغییر در جغرافیای ادیان، برعکس جغرافیای زبان کمتر محتمل است.

در حالی که در پنج سده اخیر، زبانهای زیادی در مناطق مختلف گیتی به کلی از بین رفته‌اند یا دچار تغییرات کلی و بنیادین شده‌اند، کدام ملت در جهان طی این مدت از دیانت آباء و اجدادی خود به کلی دست کشیده است؟

۲-۴-۳- تعصب و دوام

لبنان و هند از نظر وحدت و همگنی زبانی و فرهنگی موقعیت ممتازی دارند، اما از زمان استقلال تاکنون به صورت مستمر یا دوره‌ای دچار تفرقه پر خسارت ناشی از ناهمگنی مذهبی بوده‌اند. در حالی که ایران به عنوان ناهمگن‌ترین دولت - ملت زبانی - قومی خاورمیانه، گرفتاری چندانی از نظر وحدت ملی نداشته است. زبان عربی، زبان مادری بیش از ۹۹/۸ درصد لبنانیهاست و زبان فارسی بنا به نقلی، زبان مادری فقط ۶۰ درصد اتباع ایرانی است [۱۹]؛ اما در عوض حدود ۹۰ درصد ایرانیان شیعه‌اند [۱۳]، حال آنکه لبنان با داشتن ۱۷ فرقه مذهبی ناهمگن‌ترین کشور خاورمیانه از نظر مذهبی است [۱۳].

تفرقه‌های مذهبی به مراتب خطرناکتر و تهدیدکننده‌تر از جداییهای زبانی است؛ زیرا زمانی که مذهب عامل تحریک باشد، فداکاری به حداکثر ممکن می‌رسد. این فداکاری در قیاس با کنشهای قومی، طبقاتی، خونی، زبان و نژادی، قوی‌تر است؛ زیرا در مذهب، ثواب عقاب اخروی نیز مطرح است. در واقع شهادت طلبی انگیزه‌ای بسیار قوی‌تر از مرگ افتخار آفرین



در راه دین و وطن، ایجاد می‌کند. به همین دلیل واگراییهای مذهبی هم پایدارترند و هم پرشدت‌تر. در مجموع باید گفت تشیع در پانصد سال اخیر در پیوند اقوام گوناگون ایرانی و تشکیل دولت در ایران، نقش محوری داشته است. به عنوان نمونه، حس جدایی طلبی در آذربایجان، عربها، کردهای ایلام، کرمانشاه و خراسان، لرها و گیلکها، مازندرانها و ... بسیار ضعیف است. به جرأت می‌توان گفت هویت ایرانی با آیین تشیع گره خورده است.

۲-۴-۴- فرهنگ و تمدن ایرانی

با محاسبات کنونی، کمتر از ۹۰ درصد ایران، شیعه‌اند. اکثر قریب به اتفاق جمعیت استان کردستان، نصف تا ۳۰ درصد جمعیت استانهای آذربایجان غربی، هرمزگان، سیستان و بلوچستان، کرمانشاه و بخش قابل توجهی از جمعیت استانهای خراسان، گلستان، گیلان و بوشهر سنی‌اند. علاوه بر این، پیروان سایر دینها مانند ارمنیها، آشوریها، زردشتها و یهودیها و دیگر فرقه‌های پراکنده مذهبی، مانند علی‌اللهیها (قره‌قویون) و اهل حق در ایران وجود دارند [۲۱]. بنابراین، همواره این پرسش مطرح بوده است که چگونه می‌توان این جمعیت بیش از ۱۰ درصدی را که خارج از دایره تشیع قرار دارند، تحت عقیده فراگیرتری قرار داد و از واگرایی آنها کاست. ایرانیان، صدها سال است که برای حل این تنگنای راهبردی^۱ به راه حلی هوشمندانه دست یافته‌اند. آنها به نحوی زیرکانه توانسته‌اند بین عقاید و علقه‌های مذهبی و ملی پیوستگی شگفت‌انگیزی برقرار نمایند.

ایجاد ارتباط بین علقه‌ها و عقاید مذهبی و ایرانی باعث ایجاد نوعی ارتباط و حتی پیوستگی تاریخی و نهادینه شده است که جلوه‌های آن را می‌توان در برگزاری جشنها و تعطیلات ملی و مذهبی جست. به نحوی که قهرمانان ملی ایرانیان را هم باید در مذهب تشیع جست و هم در شاهنامه. ایرانیان هم ۱۳ نوروز را جشن می‌گیرند و هم ۱۳ رجب را محترم می‌دارند؛ در حالی که تاسوعا و عاشورا، عزای ملی ایرانیان است، نوروز جشن ملی و به یادگار مانده از تاریخ باستانی ایران است.

تقابل و تعارضی که در اوایل تأسیس جمهوری اسلامی با نمادهای دیرینه ملی صورت گرفت، در واقع واکنشی تند به افراط‌گری و بزرگ‌نمایی تاریخی ملی‌گرایانه به وسیله پهلویها بود. از دهه دوم عمر جمهوری اسلامی، دولتها درصدد احیای مجدد ولی تدریجی، بازسازی



و گسترانیدن فکر به وجدان مشترک تاریخی، به عنوان اعتقاد فراگیرتر ملی برآمده‌اند. همان گونه که گفته شده، ایرانی بودن و تشیع دو واقعیتند که با هم تناسب و همخوانی دارند، این به معنی آن است که ایران یکپارچه شیعه نیست، یک روی آن فرهنگ ایرانی یا حماسه دنیوی و ملی شاهنامه است که متکی به تاریخ و سنن این مرز و بوم است و روی دیگر آن، حماسه عاشورا است [۹].

ایرانیان غیرشیعه نیز بخوبی، فرهنگ زیستن در کشور خود را آموخته و در پنج سده اخیر، همواره در دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران، مدافعان ممتازی بوده‌اند. برخلاف ذهنیتهای قالبی و کمتر مستند باید گفت که نقش کردها در این راستا مثبت ارزیابی شده است. دلایل واگرایی فرهنگی بلوچها نسبت به هسته مرکزی تشکیل دهنده ایران نیز، بیشتر محیطی، جغرافیایی و ارتباطی است تا سیاسی و مذهبی.

می‌توان گفت که گرچه هنوز راهبرد جمهوری اسلامی در این مورد که آیا بیشتر ایرانی است یا شیعی، مشخص نیست، شکی نیست که اغلب ایرانیان هرگز افتخارات ایران پیش از اسلام را کنار نخواهند گذاشت؛ زیرا این چیزی است که آنها را از همسایگانشان جدا می‌کند [۹]. در حقیقت حتی جمهوری اسلامی نیز اعتقاد دارد، با توسل به فرهنگ ایرانی می‌توان از واگرایی اهل تسنن و اقلیتهای مذهبی کاست.

۲-۴-۵- حکومت مقتدر مرکزی

دو مؤلفه قدرتمند وحدت مناسب مذهبی و ملی‌گرایی نتوانسته‌اند در تمام شرایط، انرژی واگرایی را به کلی از بین ببرند. به عبارت دیگر، وحدت ملی و حتی سرزمینی ایران با وجود همگنی ممتاز مذهبی و ملی‌گرایی قدرتمند، بارها به دلایل مختلف از جمله به هم ریختگی نظام سیاسی بین‌المللی و جنگ و در مجموع ضعف قدرت حکومت مرکزی، به طور موقت خدشه‌دار شده است.

دلبستگی و اعتقاد ایرانیان به منجی، شاید تا حدودی تحت تأثیر روند متناوب ولی دائمی آسیب‌پذیری وحدت ملی و سرزمینی آنها بویژه در حاشیه‌های فلات و پس از آشکار شدن ضعف اقتدار حکومت مرکزی بوده است. شگفت آنکه در پی هر بحران سیاسی ملی و جدایی‌گزینیهای قومی ناشی از آن، ناجیانی با تسلط بر اوضاع، ثبات را جایگزین به هم ریختگیها کرده‌اند.



به هر حال، بخوبی و آشکارا می‌توان بین تعداد دفعات و طول مدت ناآرامیهای داخلی و ضعف قدرت مرکزی، رابطه مستقیمی را در پنج سده اخیر مشاهده کرد. باید در نظر داشت که امنیت ملی و داخلی بویژه در حاشیه‌های مرزی ایران، از یک سو تحت تأثیر منابع متعدد تنش دو یا چند جانبه با کشورهای همجوار بوده است و از سوی دیگر، محیط راهبردی ایران که در معرض جغرافیای سیاسی کشورها و قدرتهای پیرامونی است، در جذب و تداوم برخی ناامنیها، به خودی خود به ایفای نقش می‌پردازد [۱۴].

ایران که در عین حال پس از فدراتیو روسیه، بیشترین همسایه را در جهان دارد و در حال حاضر دچار سه واقعیت محوری پیرامونی، یعنی تراکم تهدیدهای پیرامونی، مرزهای طولانی و کنترل ناپذیر و بویژه نبود چتر حمایتی بیرونی است، ناگزیر است برای بقای ملی به موازات حفظ و افزایش اقتدار دولت مرکزی، قدرت سیاسی و چانه‌زنی خود را همواره افزایش دهد.

۳- نتیجه‌گیری

بی‌تردید تشیع به مثابه نیروی وحدت بخش پیکره جغرافیای سیاسی ایران، عاملی است که بُردگی آن کمتر از حد تصور ماست، اما اهمیت آن بیشتر از آن است که می‌اندیشیم [۲۱]. در واقع سرنوشت منحصر به فرد و ویژه تشیع در ایران چنین است: این مکتب از قرن دهم ه. ش.، رسمیت حکومتی یافت، آنگاه سراسر جامعه را فرا گرفت، سپس در قرن سیزدهم نوعی تجدید ساختار و یک سلسله تحول را تجربه کرد و حال بتنهایی قابلیت آن را یافته است که حاکمیت کشور بزرگی مانند ایران را به دست گیرد [۲۱].

به صراحت می‌توان گفت تا هنگامی که شیعه به عنوان مذهب و جهان‌بینی اکثر مردم ایران پابرجاست و ارزشهایش تحت‌الشعاع جهان‌بینی یا مذهب دیگری بویژه ملی‌گراییهای قومی قرار نگرفته است، بعید است وحدت ملی ایرانیان دچار خدشه شود. اما ایرانیان برای بقای ملی به دو عنصر دیگر نیز نیاز دارند؛ تکیه بر وجدان و فرهنگ و تمدن مشترک تاریخی و ملی و تداوم اقتدار حکومت مرکزی.

در عین حال موقعیت و بویژه نیازهای فضایی ژئوپلتیک ایران ایجاب می‌کند تا همواره قدرت دیپلماسی و چانه‌زنی‌اش را در نظام سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی محفوظ نگاه دارد.



۴- منابع

- [۱] م. مراوی، یشل. پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستر، ۱۳۶۳. ص. ۲۷.
- [۲] مویر، ریچارد، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دُرّه میرحیدر (مهاجرانی)، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۹، صص. ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۸۶.
- [۳] اصفهانی، راغب، المفردات فی غریب القرآن، تهران، نشر کتاب، ۱۴۰۴. ق. ۵، ص. ۲.
- [۴] میرحیدر (مهاجرانی) دُرّه، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران، سمت، ۱۳۷۱، صص. ۶۹، ۷۰.
- [۵] میرحیدر (مهاجرانی) دُرّه، اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، ص. ۵۱.
- [۶] کریمی پور، یدالله، روش شناخت مناطق استراتژیک کشور، تهران، پژوهش پایه‌ای، مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، ۱۳۶۷، ص. ۱۹۳.
- [۷] زرین‌کوب، عبدالحسین، روزگاران، تهران، سخن، ۱۳۷۵، ص. ۲۴۵.
- [۸] هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، تهران، کمیسیون معارف، ۱۳۶۴، ص. ۱۳.
- [۹] فولر، گراهام، قبله عالم: ژئوپلیتیک ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳، صص. ۲۳، ۳۲، ۴۴.
- [۱۰] راجر، سیوری، ایران عصر صفویه، ترجمه احمد صبا، تهران، کتاب تهران، ۱۳۶۳، مقدمه.
- [۱۱] هاگت، پیتر، جغرافیا ترکیبی نو (جلد دوم)، ترجمه شاپور گودرزی نژاد، تهران، سمت، ۱۳۷۵، ص. ۷.
- [۱۲] آلاسدایر و بلیک، درایدل و جرالداچ، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال افریقا، دُرّه میرحیدر (مهاجرانی)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹، صص. ۱، ۲۰.
- [۱۳] کریمی پور، یدالله، مقدمه‌ای بر ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)، تهران، جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۸۰، صص. ۲۳، ۲۱۸.
- [۱۴] کریمی پور، یدالله، طرح جامع مطالعات مرزی (جلد سوم)، تهران، اداره کل امور مرزی وزارت کشور، ۱۳۷۹، ص. ۲۶.



- [۱۵] افروغ، عماد، طرح جامع تقسیمات کشوری (مطالعات کشوری (مطالعات فرهنگی - اجتماعی))، تهران، اداره کل تقسیمات کشوری وزارت کشور، ۱۳۷۸، ص. ۱۹۸.
- [۱۶] کریمی پور، یدالله، طرح جامع تقسیمات کشوری (مطالعات سیاسی - امنیتی)، تهران، اداره کل تقسیمات کشوری وزارت کشور، ۱۳۸۰، ص. ۲۶.
- [۱۷] کریستین سن، ارتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص. ۲۶.
- [۱۸] پالمر، رابرت روزول، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۹، ص. ۱۷۲.
- [۱۹] کریمی پور، یدالله، جغرافیای کشورهای سوسیالیستی (جزوه درسی)، تهران، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۶۷، ص. ۲۳.
- [۲۰] کریمی پور، یدالله، جغرافیای سیاسی - امنیتی ماکو (پلدشت تا بازرگان)، تهران، طرح تحقیقاتی دانشگاه امام حسین (ع)، ۱۳۶۸، ص. ۲۳.
- [۲۱] توال، فرانسوا، ژئوپلیتیک تشیع، ترجمه حسن صدوق ونینی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۰، صص. ۱۷۲، ۵۸.

